

دنیای این روزای اپوزیسیون!

دنیای این روزای اپوزیسیون!

اغتشاشات اخیر ناشی از افزایش قیمت بنزین در ایران در کنار آثار و تبعات و صدمات و لطمات اجتناب‌ناپذیرش برکاتی نیز داشت از جمله آنکه بار دیگر اسباب برون‌ریخت مالیخولیای اپوزیسیون براندازی را فراهم کرد که بیش از چهل سال است با انباشت تنفر و غیظ و نفرت هیستریکشان از جمهوری اسلامی هر شب خواب سقوط قریبالوقوع آن را می‌بینند و هرآئینه با بروز کمترین ناآرامی در ایران به شوق آمده و به یکدیگر مشتلق می‌دهند که «این دفعه دیگه کار رژیم تمومه» و هر بار نیز سرخورده و ناکام به خلسه‌گاه شان خزیده و تا «شوقی دیگر» سرگرم آرزوترایی چهل ساله‌شان می‌شوند!

براندازی‌طلبان فوق‌الذکر عنایت به این نکته نمی‌کنند که ایشان می‌توانند از جمهوری اسلامی متنفر باشند، اما نمی‌توانند این نفرت را مبنای فهم و تحلیل و اکت سیاسی قرار دهند، نه این که نمی‌توانند. «البته که می‌توانند» بیش از چهل سال است که با همین شیوه مشغول آزمون و خطایند و متوجه هم نمی‌شوند دلیل ناکامی و ناراستی تحلیل‌ها و شکست‌های پی در پی ایشان در مصادف ریموت کنترل‌شان با جمهوری اسلامی همین آرزوترایی مبتنی بر شیدائی و نفرت است.

چهل سال پیش بینی «سقوط رژیم تا ۶ ماهه دیگه» را کردن محصول همین احساسی اندیشی در سیاست است. این که ایشان از جمهوری اسلامی متنفرند، امری قابل فهم. اما چیزی که ایشان از فهم آن عاجزند آنست که با «تنفر صرف داشتن» از جمهوری اسلامی نمی‌توان جمهوری اسلامی را برانداخت.

دنیای سیاست دنیای عاری از احساساته. احساسات آفت سیاست است. ورود رمانتیک به دنیای سیاست خطبی است فاحش که تالی فاسد دارد. خرداد ۶۸ و در حین مراسم تدفین امام خمینی در جوار یکی از همین براندازان در بهشت زهرا مشغول مخابره خبر بودم و با اشاره به جمعیت ده میلیونی عزادار در محل از «برانداز مزبور» نظرش را درباره سیل میلیونی مردم عزادار پرسیدم و در پاسخ گفت: حکومت اینها را با دادن سهمیه «بُنُشن و نخود و لوبیا» جمع و بسیج می‌کنه. (!)

همان فوران نبوغی که در ۸۸ توسط سبزه‌ها تحت عنوان «ساندیس خواران» مطمئن شد!

در پاسخ به «برانداز فوق‌الذکر» گفتم:

اگر جمهوری اسلامی صرفاً با دادن مُشتی «نخود - لوبیا» می‌تواند چنین بسیج میلیونی را سازماندهی کند و با «مشتی بُنشن» نیز توانست با بسیج جوانانش ۸ سال مقابل وحشی‌ترین و قدرتمندترین ارتش عربی با جمیع متحدانش از دین و کشور و ناموس و شرف و حیثیت ایران دفاع کند، در آن صورت شما ول معطلید! برید از این کشور! اینجا جای شما نیست و حریف این حکومت نمی‌شوید.

چنین احتجاجی تالی فاسد لحاظ کردن همان غیظ و نفرت و احساسات در فهم مسائل سیاسی است که حاملان آن نفرت را مبتلا به کورسوئی در سیاست می‌کند.

واقعیت آنست که علی‌غم اصرار خویش‌باوران براندازی‌طلبان، جمهوری اسلامی برخوردار از پایگاه مردمی قدرتمندی است و به اعتبار همین پایگاه «ماندنی» است.

اپوزیسیون مزبور اگر این واقعیت را بپذیرد و متعاقباً از رویا اندیشی و «سیاست‌بازی» بر اساس شیدائی و نفرت دست برداشته و پای بر زمین واقعیت بگذارد آنگاه می‌تواند با خود و جمهوری اسلامی به صرافت افتاده و ببینند و بکوشند با همین «جمهوری اسلامی مستقر» چگونه می‌تواند به همزیستی و رواداری برسند! (۱)

در کنار براندازی‌طلبان برخی از تحلیلگران سانتی‌مانتال در داخل کشور نیز طی چند سال گذشته ترم جدیدی تحت عنوان «فروپاشی» را وارد ادبیات سیاسی ایران کرده و با خوانشی خویش‌گامانه «اعتقاد» به «فروپاشی» را بنام «استدلال» به مخاطب القاء کنند. (۲)

واضعان نظریه فروپاشی بی ترفتن به آنند که سطوت و صولت یک حکومت مرهون «درک این‌همانی» و «جنس این‌همانی» بین شهروند و شهریار است. به بیانی دیگر آستانه آن‌روپی و آغاز فروپاشی یک حکومت از آنجائی تجلی و تسری می‌یابد که پیوند عاطفی و فاهمه پارادایمی بین حکومت و مردم از بین می‌رود.

فروپاشی محصول انفصال رابطه متقابل معناشناسانه و هویت‌یابانه بین شهروند و حکومت است. برای فروپاشی باید اتصال عاطفی بین مردم و مُلوک از هم گسیخته شود. بر این منوال و با توجه به جنس «این‌همانی» بین «شهروندان واثق به جمهوری اسلامی» و «شهروندان مورد وثوق جمهوری اسلامی» و استمرار و عدم زوال این «حظ مشترک» تا اطلاع ثانوی «اتفاق فروپاشی» در جمهوری اسلامی تعلیق به محال است. مشکل براندازان و فروپاشی‌خواهان و برآورد عموماً غلط ایشان از آینده جمهوری اسلامی بازگشت به درک ناصحیح ایشان از جنس رابطه معنائی بین بدنه حکومت با راس آن است.

ایشان چون قیاس بنفس کرده و نفرت‌شان از نظام را پشتوانه فهم‌شان

از فرجام نظام کرده‌اند بالتبع از درک این واقعیت عاجزند که رابطه «واثقان به جمهوری اسلامی» و «شهروندان مورد وثوق جمهوری اسلامی» بیرون از ملاک‌های معیشت‌سالارانه یا دین‌ستیزانه مورد نظر براندازان و فروپاشی‌خواهان، ارتباطی متضایف و کرامت‌سالارانه است. بدین معنا که «جمهوری اسلامی خواهان» غالباً مومنانی از لایه‌های مستمند و در عین حال آبرومندی از جامعه‌اند که هر چند زیر فشار معیشت، رنجوری می‌کنند و بقاعده در فرصت‌هایی رنجش اقتصادی خود را مُمیدل به رُمبش اجتماعی می‌کنند اما بنا به «یک دلیل خاص» رُمبش خود را تا آنجا برون‌ریخت می‌کنند تا حکومت‌شان مُعذب شود و تا آنجا برون‌ریخت نمی‌کنند که حکومت‌شان مُعلق شود!

چنین رابطه متضایفی ناشی از آنست که جمهوری اسلامی مبنای مُلکداری خود را بر کرامت‌سالاری و فقیرنوازی نزد توده‌های استوار کرده که تا پیش از این فقرشان اسباب شرمشان بود و رسماً بابت فقرشان توسط رژیم پیشین در قامت شهروند «لوکلاس» و بلکه «بی‌کلاس» داوری و تحقیر می‌شدند و با استقرار جمهوری اسلامی نه‌تنها مانند گذشته به اتهام مستمندی تحقیر نمی‌شدند بلکه در ادبیات حکومت اتصاف به ولی‌نعمتانی پیدا کرده‌اند که حکومت، خود را نماینده و خادم ایشان توصیف می‌کرد.

هم‌افزایی این قشر با جمهوری اسلامی که پایگاه اصلی حکومت محسوب می‌شوند، هم‌افزایی در زمین اقتصاد نیست تا شادکامی یا ناکامی خود را با GNP بسنجند.

ایشان هویت خود را از نظام می‌گیرند و بر این مبنا در بدترین «حالت اقتصادی» شاید گوشت حکومت را بخورند اما استخوانش را دور نمی‌اندازند! واقعیت آنست که در نابسامانی اقتصادی ناشی از تحریم آمریکا و علیلی مدیریت دولت این بخش از جامعه مبتلا به مشکل معیشتی شده‌اند اما مشکلات معیشتی ایشان «بارکد سیاسی» نشده تا بدان بهانه بخواهند از نظام بگذرند.

هر چند این بمعنای دادن چک سفید ایشان به حکومت نیست و دولتمردان موظفند در اسرع وقت اقتصاد و معیشت ایشان را بسامان کند.

علی‌الحال براندازی‌طلبان و فروپاشی‌خواهان در گذشتن از جمهوری اسلامی و سر دادن شعارهای براندازانه مُخیرند و هم چنانکه می‌توانند الی‌ابد با تحفظ نفرت‌شان از جمهوری اسلامی هر شب رویای سقوط حکومت را خواب‌درمانی کنند اما چیزی که بدان مجاز نیستند آنست که آرزوی خود را به عنوان واقعیت مبنای تحلیل خود قرار دهند. این که این اقشار با حکومت مشکل دارند و نظام را برنمی‌تابند امر جدیدی نیست و به تعبیر مرحوم امام: امروز هیچ تأسفی نمی‌خوریم که آنان در کنار ما نیستند چرا که از اول هم

نبودند!

براندازی‌طلبان، سکولارهایی بودند و هستند که به اعتبار ماهیت مذهبی جمهوری اسلامی از ابتدا تعلق خاطر و پیوند عاطفی به نظام و زیست مومنانه مطمح نظر نظام نداشتند و از ۵۷ به بعد بمثابة یک ازدواج اجباری به زیستی ناخواسته زیر سقف نظام تن دادند. پیوندی مصنوعی که واقعیت‌اش طلاق عاطفی بود و اکنون با برون‌ریخت آن نفرت هر فرصتی را رویااندیشانه بنام خود و به اسم انقلاب مردم علیه نظام، مصادره می‌کنند!

دنیای این روزای ایشان مصداق آن بخش از سرایش «روزبه بمانی» است که:

در حسرت فردای تو
تقویم‌ام و پر می‌کنم
هر روز این تنهایی^۱
فردا رو تصور می‌کنم

۱- نگاه کنید به «از رنجی که می‌برند»

<https://bit.ly/34GW0iS>

۲- نگاه کنید به «عینک‌های کبود»

<https://bit.ly/37UZ1t9>

#داریوش سجادی

پایان اصلاحات!

پایان اصلاحات!

اظهارات میرحسین موسوی در ارتباط با آشوب ناشی از افزایش قیمت بنزین خواسته یا ناخواسته معنای پایان اصلاح‌طلبی را لااقل از جانب ایشان افاده معنا می‌کند!

موسوی با یک «داوری آناکرونیkal» آشوب بنزین آبان ۹۸ را قرینه کشتار میدان ژاله در ۱۷ شهریور ۵۷ معرفی کرده و بدین ترتیب برای «معترضین ۹۸» شانی هم تراز با انقلابیون سال ۵۷ قائل شده که در آن مقطع علنا خیابان را بمنظور «براندازی رژیم پهلوی» کانون آوردگاه خود با نظام سلطنتی قرار داده بودند.

قدر مسلم میرحسین موسوی موظف است به لوازم استقرار خود پایبند بماند و در آنصورت این بمعنای گذشتن ایشان از صرافت اصلاحات و پیوستنشان به جنبش انقلاب و براندازی نظام است که طبیعتاً برخوردار از تبعات و آفات و اقتضائاتی است که در صورت ابرام ایشان بر این موضع آنگاه دیگر سخنگویان اصلاح طلبی در ایران را ملزم به لبیک یا عدم لبیک با ایشان خواهد کرد.

#داریوش سجادی

مُردِ دین و مَرَدِ دین!

مُردِ دین و مَرَدِ دین! متعاقب اغتشاشات اخیر در ایران بابت افزایش قیمت بنزین، پیغام‌هایی برای اینجانب ارسال شده که طی آن پیغام‌دهنده از موضع تردید توام با شماتت عملکرد حکومت در برخورد با آشوب را برنتابیده و ضمن ابراز تردید نسبت به رفتار نظام و ظالمانه توصیف کردن واکنش حکومت ابراز داشته از صرافت ماندن در اردوی انقلاب گذر کرده‌اند!

در پاسخ به این عزیزان باید تاکید کنم: تردیدتان امری است ممدوح و اساساً همیشه موظفید از پذیرش چشم و گوش بسته امور احتراز کرده و پدیده‌های اجتماعی را با محک عقل و استدلال و احتجاج، اقبال نمائید. تردید شرط عقل است مشروط بر آنکه عنصر مُردد در آن متوقف نماند و تردید خود را پله نخست رسیدن به یقین قرار دهد و چنین ایقانی را از مسیر بصیرت توام با تدبیر و فضیلت، طریقت کند. در آشوب اخیر ایران یک واقعیت را نباید تحت هیچ عنوان نادیده گرفت و آن این که اعتراض به افزایش قیمت بنزین که خود اعتراضی بزرگ‌تر به وضعیت نامناسب معیشت اقشار فرودست جامعه بود «حق صدر در صدی و مشروع و قانونی مردمی بود» که نجیبانه و معصومانه وضعیت نابسامان اقتصادی کشور را طی چند سال اخیر بُردبارانه تحمل می‌کردند و افزایش خلق‌الساعه قیمت بنزین این بُردباری را به نقطه جوش رساند و برون ریخت کرد.

تا اینجا هیچ امر مذمومی نه مسموع است و نه مشهود و اتفاقاً نیروهای انقلابی و پایمردان در جبهه انقلاب باید اصلی‌ترین و اولین

مدافعان و سخنگویان در جامعه برای دفاع از حق مشروع همین توده‌های مظلوم و تنگ‌دست در جامعه باشند.

اما نقطه افتراق ورود آشوبگرانی بود که با توسل به خشونت و اوباشگری و جنگ و تخریب شهری فضا را رادیکالیزه کردند و بدین ترتیب با به حاشیه راندن اعتراض مدنی و قابل دفاع اقشار فرودست میدان‌دار اغتشاش در ناآرامی‌ها شدند.

بدین منوال بود که دیگر نمی‌بایست کمترین اهمالی در سرکوب غوغائیانی داشت که در اتحادی آرمانی با ریاض و واشنگتن در کمین سوری کردن ایران بودند!

اعتراض مدنی حق مشروع و مسلم اقشاری است که کاملاً متمدنانه در روز نخست کف خیابان را بصورت مسالمت‌آمیز مبدل به تریبون انتقال اعتراض خود به دولت کردند و نظام نیز متقابلاً با چنان اعتراضی برخورد روادارانه‌ای را اعمال کرد.

اعتراض مدنی چیزی شبیه همان راه‌پیمائی سکوت در ۲۵ بهمن ۸۸ بود که با متمدنانه‌ترین شکل ممکن در تهران انجام پذیرفت و حکومت نیز آن را اقبال کرد.

اما در هیچ دیکشنری به آتش‌زننده بانک و مسجد و اتوبوس و تخریب کننده شهر کلمه «معترض» اطلاق نمی‌شود و در هر ترمینولوژی سرکوب چنان مخربینی مجاز و ضروری شمرده می‌شود.

همان طور که در پایان رواداری حکومت با راه‌پیمائی متمدنانه سکوت در ۲۵ بهمن ۸۸ حمله مشکوک و ناخردانه به پایگاه بسیج، پاسخ کوبنده حکومت به مهاجمین را غیر قابل فهم نمی‌کرد.

اما این که عده‌ای نیز پرسیده‌اند مگر در انقلاب اسلامی نیز بانک و پمپ بنزین آتش نمی‌زدیم؟! پس چرا آن موقع آتش‌زدن‌ها خوب بود و اکنون اغتشاشگری نام دارد؟

در پاسخ به این عزیزان باید گفت: اگر می‌پذیرید اتفاقات ۵۷ یک انقلاب بود «که بود» در آن انقلاب هدف انقلابیون تحت رهبری امام به زیر کشیدن حکومت بود و انقلابیون به لوازم عمل خود پایبند بودند و با آغوش‌گشائی‌ها ز شهادت به مصاف حکومت وقت رفته بودند و حکومت نیز به تبع، انقلابیون را به گلوله می‌بست! اما مگر آشوب اخیر ناشی از افزایش قیمت نفت نیز یک انقلاب بود؟!

اگر بود «که نبود» آشوبگران نیز باید به لوازم اقدامات تخریبگرانه خود ملتزم بمانند. نمی‌شود که به عزم سقوط رژیم شهر را تخریب کرد و به آتش کشید و متقابلاً از نظام توقع داشته باشند با شیرینی به استقبال اغتشاگران برود!

بدون تعارف اگر مُرددین و مردودین از فهم این بداهت عاجزند همان کنار کشیدن و خروج‌شان از اردوی انقلاب شایسته‌تر است.

اردوی فرهنگی انقلاب همچون اردوی نظامی انقلاب، محتاج ژنرال‌های در اندازه «قاسم سلیمانی‌ها» است که با درکی عمیق و فهمی بصیر از تحولات مبتلابه کشور، سنگرها و سرحدات ایران و انقلاب اسلامی و جمهوری اسلامی را سنگربانی کنند.

#داریوش سجادی

سکوت گرگ‌ها !

سکوت گرگ‌ها !

آنتونی هاپکینز و جودی فاستر در «سکوت بره‌ها» به کارگردانی «جانا تان دمی» به تبحر و تسلط توانستند در ژانر سینمای وحشت از عهده تبیین روان‌شناختی یک شخصیت ضداجتماعی (بوفالو بیل) به خوبی برآیند.

سکوت بره‌ها در واقع تلاش «استاریلنگ» افسر جوان اف بی آی برای پایان دادن استعاری به رنج و جیغ بره‌هایی بود که ناتوانانه تن به سلاخی خود در کشتارگاه می‌دهند.

در مقام قیاس سکوت غیرمنتظره و نامانوس دونالد ترامپ در خلال اغتشاشات ناشی از افزایش قیمت بنزین در ایران تقارنی از سکوت بره‌های جانان تان دمی را با سکوت گرگ‌ها زردموی و نامتعارف کاخ سفید را ما به ازا کرد.

شخصیتی که طی دو سال گذشته با کوبیدن بر طبل تحریم‌های اقتصادی علیه ایران می‌کوشید اختلال شخصیت خود را با کشیدن تسمه از گُرده مردم ایران و تزریق بحران معیشت به تشفی خاطر برساند.

علیرغم این، سکوت ترامپ در اغتشاشات ایران نشان داد ترامپ نیز مانند «دکتر هانیبال» در «سکوت بره‌ها» تا آن اندازه هوشمند هست تا بفهمد اکنون او تنها ترین رئیس جمهور آمریکا در تاریخ ایالات متحده است تا جایی که تنهائی‌اش این امکان را به وی نمی‌دهد تا بتواند از آب گل‌آلود اغتشاشات در ایران ماهی مُرادش را بگیرد! اگر قبلا در موقعیت‌های مشابه کاخ سفید این فرصت را داشت تا از طریق پمپ بحران معیشت در «کشورهای هدف» بموقع و از طریق عوامل خود دست به کودتا یا مهره‌چینی بزند لیکن اکنون ترامپ در کاخ سفید تنها است و دست‌اش از اصلی‌ترین ابزارهای لازم جهت اقدام علیه ایران خالی مانده.

وزارت خارجه و سیا دو اهرم و عنصر کلیدی کاخ سفید برای ورود به دسیسه‌هایی از این دست هستند که به دلائل قابل رویت و قابل فهم بدنه این دو سازمان از ابتدای ورود ترامپ به کاخ سفید بنای کارشکنی با وی را گذاشته‌اند و به همین دلیل ترامپ در ماجرای آشوب تهران نه این که یک شبه علیه‌سلام شد بلکه سکوت‌اش ناشی از عدم همراهی سیا و وزارت خارجه و درگیر بودن آنها علیه ترامپ در پرونده استیضاح رئیس‌جمهور نامقبول‌شان بود!

سکوت ترامپ یادآور وضعیت رقت‌انگیز جیمی کارتر است که در طیس پیش‌بینی همه چیز را کرده بود جز «طوفان شن» و ناچار کارتر مجبور شد آن شکست را با تخیل‌اندیشی مناهم گولان کارگردان «دل‌تا فورث» و از طریق همزادپنداری با قهرمان آن فیلم «چاک نوریس» التیام درمانی کند!

دل‌تا فورث رویا‌اندیشی مناهم گولان بود که در آن چاک نوریس فرمانده عملیات طیس بعد از شکست آن پروژه بمنظور آزادسازی مسافران یک هواپیماربائی عازم لبنان شد و یک تنه کل حزب‌الله لبنان را تخیلاً منهدم کرد!

#داریوش سجادی

شاخص فلاکت!

شاخص فلاکت!

مشاهیر هر کشوری مفاخر آن کشور هم محسوب می‌شوند. قرن بیستم را از این جهت می‌توان به قرن مشاهیری اطلاق کرد که تاریخ در آن بر روی شانه غول‌هایی از حیث قدرت و معرفت و منزلت قرار داشت!

اسطوره‌هایی همچون نلسون ماندلا، لئو والسا، الکساندر دوبچک، مهاتما گاندی، جواهر لعل نهرو، مارتین لوترکینگ و نهایتاً ابرقهرمانی مانند روح اله خمینی!

کسانی که دشمنان‌شان نیز با وجود خصومت نافی عظمت و بزرگی ایشان نبودند و هر کدام بنوبه خود فصلی از تاریخ تحولات جهان را با قدرت و قوت بنام خود سند زدند!

علیرغم این ظاهراً قرن ۲۱ بر خلاف قرن قبل دنیای کوتوله‌ها است و

دیگر باید حسرت بازتولید ابرقهرمانانی در اندازه قهرمانان قرن گذشته را خورد!

آشوب اخیر در ایران آخرین نمونه از این دست است که علت‌اش چه ناشی از گرانی بنزین می‌بود یا موفقیت تحریم‌های ترامپ یا بهانه بابت سریز شدن اعتراض سیاسی - اقتصادی بخش‌هایی از جامعه، اما من‌حیث المجموع اصرار بخشی از معترضین در بولد کردن آخرین فرزند ذکور پهلوی و متقابلاً جوگیر شدن «رضاشاه‌پرین» و نشستن وی بر «توهم رهبری اپوزیسیون» را می‌توان «شاخص فلاکت عقلی» نزد جماعتی اطلاق کرد که از میانه فاسدترین و مضحک‌ترین و مبتذل‌ترین و بی‌سوادترین مجموعه سلطنت منقرضه پهلوی «رضائی سبک عقل» را معرکه گردانی کردند!

معروف است زمانی که اسکندر مقدونی در اوج قدرت مواجه با بی‌وقعی «دیوژن» در خرابه‌های آتن شد با غرور اعتراف کرد:

اگر اسکندر نبودم دلم می‌خواست دیوژن باشم!

حال باید دید این بخش از ایرانیان پله‌های زوال را تا کجا طی کردند که به «رضاشاه‌پرین» رسیده‌اند!

کاش ایران اگر دشمنی هم دارد دشمنی حائز اهمیت باشد! تا ایرانیان با بت‌اش دچار شرمندگی نباشند!

#داریوش سجادی

http://yasinasr.ir/wp-content/uploads/2019/10/video_2019_10_15-22_45_26_356_Tly.mp4

خانه یا صاحبخانه؟

خانه یا صاحبخانه؟

دفاع بد و بیان ناسنجیده در توصیف یک حقیقت ولو آنکه به نیت تحسین آن حقیقت باشد تالی فاسد داشته و ناگزیر منجر به تخریب آن حقیقت می‌شود.

تکثیر با زیرنویس عربی اظهارات اخیر آیت‌الله علم‌الهدی در توصیف قدرت منطقه‌ای ایران نمونه‌ای از همین فرآیند است ولو آنکه آیت‌الله از سر صدق و با حسن نیت قصد داشته ضمن تحسین مدیریت عالیه نظام، زحمات و مبارزات ایثارگرانه نیروهای سپاه را در منطقه مورد ستایش

قرار دهند.

این اظهارات به مخالفان منطقه‌ای ایران فرصت داده تا با توسل به آن، نفوذ معنوی و اقتدار مصلحانه ایران را ناجوانمردانه هژمونی نظامی جمهوری اسلامی توصیف کرده و از آن طریق موجبات دلنگرانی از قدرت ایران در فاهمه افکار عمومی غرب آسیا را فراهم آورد.

این کمال بی‌حرمی است که نیروهای سپاه سالها زحمت بکشد و جان‌نثارانه شانه به شانه قوای محلی موجبات امنیت در منطقه را فراهم آورند آنگاه با اظهاراتی از این دست دسترنج ایشان به خطر بیفتد تا جایی که اکنون فرصت طلبان بتوانند ایران را متهم کنند که چشم طمع به سرحدات سرزمینی ایشان دارد!

بعد از فروپاشی شوروی طی سفری تحقیقاتی که به کشورهای تازه استقلال یافته در آسیای میانه داشتم در بازگشت ذیل مقاله‌ای خطاب به دولتمردان وقت نوشتم:

مردم منطقه «ایران» را خانه خود می‌دانند نه صاحبخانه! بر همین اساس نباید دولتمردان آنگونه عمل کنند که شائبه ناصواب از عملکرد ایران شکل بگیرد و متأسفانه همین اتفاق افتاد و از جوار نابلدی دولت وقت در تمشیت امر دیپلماسی در آسیای میانه علیرغم استقبال اولیه نهایتاً چین و عربستان بودند که توانستند آسیای میانه را با منزوی کردن ایران، ببلعند.

اکنون نیز همین هشدار مسموع است و پایوران ایران باید بدانگونه باشند تا در غرب آسیا کماکان ایران را خانه خود بدانند، نه صاحبخانه!

#داریوش سجادی

شنود اشباح!

شنود اشباح!

جمهوری اسلامی بهانه است - ایران‌مان نشانه است! آشوب و حجم گسترده تخریب ناشی از اغتشاشات ناشی از افزایش قیمت بنزین علیرغم شدت و عمق خسارت از جانبی دیگر خالی از برکت نبود! و بنوعی بار دیگر سفاهت دشمنان ایران را به اثبات رساند!

از دو سال پیش «بن‌سلمان» ولیعهد جاه‌طلب سعودی علناً خصومت خود با ایران را برون‌ریخت کرد و رسماً اعلام کرد ما جنگ را به داخل ایران

می‌کشایم.

بیش از یک سال هم هست که رسانه‌های تحت امر دشمنان ایران همه ظرفیت‌های خود را جهت پمپ انفعال به شهروندان ایرانی و تحریم انتخابات پیش رو در اسفند ماه بسیج کرده‌اند.

با وجود این، آشوب شهری و شدت ویرانگری ناشی از «فتنه بنزین» به بهترین شکل ممکن به مردم ایران تفهیم کرد با چه هیولاهائی مواجه‌اند که در غیظ از ایران تا کجا توان تخریب و شرارت دارند؟! دستور کارشان روشن است!

همان طور که کریستف کلمب با بیان این جمله که «یک سرخ‌پوست خوب سرخ‌پوست م‌رده است» عمق نفرت و عزم ایشان جهت کشتار سرخ‌پوستان مظلوم آمریکا را برون‌ریخت کرد اکنون نیز بی‌تابی و شهوت شدید دشمنان کمین نشسته برای تخریب ایران در اغتشاشات اخیر نشان داد دشمن خارجی در اتحاد آرمانی‌اش با جاهلین و خائین فارسی زبان در داخل و خارج تا کجا را نشانه گرفته‌اند و برای ایشان نیز «یک ایران خوب، ایران ویران و تجزیه و ویران شده است»

هر چند وندالیزم گسترده اغتشاشات اخیر ثابت کرد هیولاهای در کمین ایران «سوری کردن ایران» را در دستور کار خود دارند لیکن این نیت شوم با اتکای بر سفاهت دشمنان ایران به ضد خود م‌بدل شد و اکنون آن آشوب به وضوح این پیام را به ملت ایران داد که در ضیافت و مجالست هیولاهای ضد ایران، ایرانیان تنهای تنهایند و تنها با اتکا و اتحاد خود مانند ۴۰ سال گذشته می‌توانند بر مشکلاتشان فائق آیند. برخلاف ترفند دشمنان، برون‌ریخت عمق شوم‌اندیشی علیه ایران در آشوب اخیر حکومت و ملت را به یک هم‌افزائی مناسب می‌تواند برساند تا از فرصت مشارکت گسترده در انتخابات اسفند ماه نهایت بهره را ببرند و بار دیگر حامل این پیغام شوند:

ایران ملک مشاع ایرانیان است و این م‌لک را به بها دهند نه بهانه!

بقول فردوسی:

دریغست ایران که ویران شود

کُنّام پلنگان و شیران شود

#داریوش سجادی

شکرانه حماقت!

شکرانه حماقت!

دونالد ترامپ انصافاً یک پدیده منحصر بفرد در دنیای سیاست است که یک تنه توانسته مرزهای فکاهی را بشکل مُحیرالعقولی جابجا کند! رئیس جمهور مزبور از اردیبهشت سال گذشته برجام را یک سویه باطل کرد و محکم نشست بر موضع افزایش تحریم‌های فلج کننده اقتصادی و وقت و بی وقت نیز توثیت می‌کرد که حالا می‌بینید ترفندم جواب می‌دهد و جمهوری اسلامی به آشوب کشیده می‌شه!

بی‌شرمانه و علنی اعلام می‌کرد که از طریق تحریم‌ها دنبال کشیدن تسمه از گرده شهروندان ایرانی است تا از این طریق ایران رو تسلیم کنه! زبان بسته اکنون که یخ‌اش نسبتاً گرفت و آشوبگران (۱) در قامت سربازان کف خیابانش، شهر را تخریب کردند و بنحو احسن آتش سوزاندند و آنگاه مدام به کاخ سفید نگاه می‌کردند تا بلکه ارباب زرد موی‌شان به کمکشان بی‌آید لکن:

ترامپ رفته بود گل بچینه و تازی در بزنگاه شکار مستراح لازم شده بود! و از دیوار صدا درآمد که از ترامپ درنیامد!

بینوایان زدند و کشتند و تخریب کردند و سوزاندند و ترکاندند و به وجد شعار دادند «اصلاح طلب، اصولگرا دیگه تموم ماجرا» و «رضاشاه، روح شاد» و «رضاشاه پرینشان» هم جوگیر شده بود و مُدام از خارجه امریه‌های انقلابی صادر می‌کرد و اکنون غوغائیان افسرده و سرخورده مانده‌اند و با خود زیر لب نجوا می‌کنند:

پس چرا نشد!؟

۱- تاکید می‌کنم آشوبگران و نه مردم مظلوم و فقیری که به حق نسبت به گرانی‌ها معترض‌اند و ارزنی در تخریب‌ها و اغتشاشات اخیر مشارکت نداشتند

#داریوش سجادی

از رنجی که می‌برند!

از رنجی که می‌برند!

آموزش سیاست به زبان ساده!

اپوزیسیون برانداز جمهوری اسلامی در داخل و خارج از کشور از حیث شعور «بی‌سوادترین» و از حیث اخلاق «بی‌شرف‌ترین» پراکندگی در حوزه فارسی‌زبانانند که در اغتشاشات اخیر ناشی از افزایش قیمت بنزین یک بار دیگر مهجوریت توأم با صباوت عقلی ایشان برون‌ریخت شد.

مهجوریتی رقت‌انگیز که کولیوشی ذهنی ایشان را قابل‌ترحم می‌کند! بی‌سوادی ایشان کُلّای مُعَوَّج از افسانه‌اندیشی است که به ایشان این امکان را داده تا بیش از ۴۰ سال با اتکای بر رویاها و آرزوهای خود بتوانند سیاست را مُنحط و سالی‌چهل بار جمهوری اسلامی را مُنحل کنند!

هر چند نفرت از جمهوری اسلامی حق مسلم ایشان است اما سیاست محل‌شیدائی و نفرت نیست. سیاست عرصه عقلانیت و حرکت بر زمین واقعیت است.

تنفر ایشان از جمهوری اسلامی قابل فهم است اما برخلاف خوشایندشان و بر اساس فکتهای عقلی و لحاظ شعور سیاسی و مطابق داده‌های واقعی، جمهوری اسلامی تا اطلاع ثانوی ماندنی است.

مانائی جمهوری اسلامی قبل از اتکای بر توانائیش مستطهر به ناتوانی همین اپوزیسیون برانداز است که دنیای خود را به زیباترین شکل ممکن در آسمان‌ها چیده است.

قدر مسلم نمی‌توان و نمی‌بایست آرزوهای ایشان را تحقیر کرد و نباید ایشان را به احتساب رویاهاشان شماتت کرد! حتی بنوعی می‌بایست آرزوهای ایشان را برسمیت شناخت. اما محل نزاع و موضوع نقار آنجاست که در دنیای سیاست نمی‌توان آرزوها را مبنای تحلیل قرار داد و بر اساس «شیدائی و نفرت» تخیلات خود را تئوریزه کرد و بعد بابت محقق نشدن آن رویا بافی‌ها غم‌برگ گرفت!

سیاست عرصه واقعیت است و واقعیت آن است که جمهوری اسلامی ایران ماندگار است.

البته می‌توان گفت: خیر- نیست!

می‌توان خود و همفکران خود را بنام همه ملت ایران سند زد و جمهوری اسلامی را فرقه‌ای حداقلی در دریای خروشان ملت مفروض انگاشت!

اما واقعیت آنست که علی‌غم اصرار خویش‌باورانه اپوزیسیون مزبور جمهوری اسلامی برخوردار از پایگاه مردمی قدرتمندی است و به اعتبار همین پایگاه رفتنی نیست.

اپوزیسیون مزبور اگر این واقعیت را بپذیرد و متعاقبا از رویاندیشی و «سیاست‌بازی» بر اساس شیدائی و نفرت دست برداشته و پای بر زمین واقعیت بگذارد آنگاه می‌تواند با خود و جمهوری اسلامی به صرافت افتاده و ببینند و بکوشند با همین جمهوری اسلامی مستقر چگونه به همزیستی و رواداری برسند!

بیشرفی این اپوزیسیون نیز مٌعلل به مذبذب بودن ایشان است که حسب ظاهر داعیه وطن و وطن‌دوستی و هموطن دوستی دارند اما در کثیف‌ترین شکل ممکن در زمین آمریکا بازی کرده و نه تنها کمترین اعتراضی بابت تحریم‌های اقتصادی طالمانه ترامپ نمی‌کنند بلکه ضمن استقبال از له شدن مردم از جوار تحریم‌ها، فرصت‌طلبانه اعتراض مدنی ایشان را رُبوده و با خشن‌ترین شکل ممکن شهر را به «نام مردم» به آتش می‌کشند!

روز گذشته در تلویزیون فارسی بی بی سی میهمان بودم و فرصت نشد این نکته را در پاسخ میزبان که گفتند «چرا حکومت معترضین را با خشونت سرکوب می‌کند» به ایشان گوشزد کنم که: کجای دنیا آتش‌زننده بانک را معترض می‌نامند؟! کجای دنیا آتش‌زننده اتوبوس و پمپ بنزین و تخریب‌کننده فروشگاه‌ها را معترض می‌نامند؟!

در همان انگلستانی که شما زندگی می‌کنید وقتی طرفداران تیم لیورپول و چلسی شهر را به آشوب و تخریب می‌کشند پلیس انگلستان آیا ایشان را به اسم معترض «نوازش» می‌کند؟! یا با قدرت و شدت سرکوب‌شان می‌کند؟!

بی شرفی این اپوزیسیون بازگشت به این شناعت دارد که دو روز ابتدای آشوب تا توانستند زدند و تخریب کردند و آتش سوزاندند و با افتخار ویدئوهایش در «بی بی سی» و «من و تو» و «ایران اینترنشنال» و «صدای آمریکا» و «توئیتر» بنام موفقیت و پیشتازی «مردم» آنتن می‌گرفت و وقتی یخ‌شان نگرفت و فهمیدند سُمبه نظام پر زور است ناگهان تغییر موضع دادند و در همان رسانه‌ها این بار رژیم را متهم به خودزنی کرد و گفتند تخریب‌ها توسط حکومت برای توجیه سرکوب «مردم» صورت گرفته!

مجانین استدلالی می‌کنند که در هجای آن لکنت می‌ورزند! با فرض صحت این ادعا آیا مدعیان مزبور مجوز آن را می‌دهند تا حکومت تخریب‌گران را به گلوله ببندد؟!

منطقا با ادعای مزبور مدعیان باید از چنین مجوزی استقبال کنند چرا که در آن صورت نظام افراد تحت امر خودش را به گلوله می‌بندد! بقول دای جان ناپلئون:

چیزی که مرز ندارد حماقت است!

آشوب کور بنزین!

آشوب کور بنزین!

اغتشاش در ایران به بهانه افزایش قیمت بنزین تداعی داستان همافزائی روزانه سه کارگری است که یکی وظیفه داشت گودال بکند و دومی موظف بود داخل گودال لوله بگذارد و سومی وظیفه پُر کردن گودال را عهده داری می‌کرد و کارگران اول و آخر در غیبت نفر دوم نیز لاینقطع کار می‌کردند و یکی گودال می‌کند و دومی پُرش می‌کرد بدون آنکه به «فقدان اصل لوله‌گذاری در خاک» اهمیتی دهند!

هر چند آغاز آشوب بنزین در ایران را باید به حساب اقدام بی‌مبالاتانه دولت گذاشت که بصورتی خلق‌الساعه و بدون اطلاع قبلی و افکار عمومی سازی شهروندان ایران را سورپرایز کرد و هر چند فکتهای سیاسی نیز موید آنست دولت عملگرایان چندان هم بی‌رغبت نیست تا با اتکای تنگنای اقتصادی مبتلابه مردم از قبال تحریم‌ها و توسل به خیابانی کردن اعتراض معیشتی مردم، اهرم فشاری برای تحمیل تسلیم شدگی در پیشگاه «کدخدا» را به قوه عاقله نظام تمهید کند با این توجیه که:

مردم بُریده‌اند و خسته شده و مستاصلند و گریزی جز سازش با آمریکا نیست!

علی‌احال هر چند اقدام ناسنجیده دولت را می‌توان پاس‌خودی به دشمن تلقی کرد و بر این منوال اعتراض اولیه و مشروع و مدنی شهروندان بسرعت توسط اغتشاش‌گران مصادره شد و غوغائیان با عقبراندن معترضین مدنی توانستند ابتکار عمل را در دست گرفته و با توسل به تحرکات ایدائی و اخلاگران و تخریبی شهر را به آتش و آشوب بکشند.

آشوبی که علی‌رغم گستردگی لیکن بصورت قهری محکوم به زوال است! حلقه مفقود در آشوب موجود عدم همافزائی بین «اسلیپ‌رسل‌های کف خیابان» با دیگر قطعات پازل است!

صورت شفاف ماجرا آنست که ترامپ گز نکرده بُرید و قبل از آنکه چاهی بکند دست به رُباش منار زد!

هدف غائی ترامپ از تحریم‌های فلج‌کننده رساندن جامعه شهروندی ایران به نقطه جوش از طریق پمپ بحران معیشت بود تا در ادامه بتواند

ماهی مُراد خود را از آن آب گل‌آلود شده صیادی کند!
اما نکته مغفول در «پازل ترامپ» خالی بودن دست وی از آلترناتیو و
عنصر جایگزین در فردای آشوب مطمح نظرش بود.

ترامپ به این واقعیت توجه نداشت که اگر CIA در ۱۹۷۱ با فراست
توفیق پیدا کرد از طریق بحران معیشت و ارگانایز کردن «جنبش
قابلمه به دست‌ها» دولت انقلابی‌آلنده را در شیلی به زیر بکشد این
توفیق را مدیون وجود عنصر تمام‌کننده‌ای مانند «پینوشه» در
سانتیاگو بود گذشته از آنکه پینوشه نیز در آن دسیسه پشتگرم به
امدادهای ستاد کودتا در سفارت آمریکا در سانتیاگو بود.

همان چیزی که اکنون در ونزوئلا جاری است و آمریکائیان به برکت
برخورداری از عنصر تحت امرشان در «کاراکاس» و باز بودن سفارتشان
به عنوان کانون فتنه توانسته‌اند با تمهید دوگانه «گوایدو» در
مقابل «مادورو» ونزوئلا را با دوزی بالا به آشوب بکشند!

این در حالی است که CIA از ۵۸ تاکنون و از فردای تسخیر و تعطیلی
سفارتخانه آمریکا در تهران «یهودی سرگردانی» را می‌ماند که
گرانیه‌اش برای دخالت مستقیم و موثر در ایران را از دست داده و
بالتبع نتوانسته از میانه اپوزیسیون داخلی نیز ژنرال سازی کند و
در این میان همه بضاعت CIA یک قلاده «رضا پهلوی» است که در هر
بزنگاهی متوسل به وی شده و با بزک و شوآف‌های سیاسی این
کوچک‌زاده‌اش را به نیت «ژنرال‌سازی» بزرگ‌نمایی می‌کند.

پاپتی که برخلاف انتظار CIA فاقد کمترین کاریزما و نفوذ نزد
ایرانیان است و به سنت پدرش همه امیدش بازگشت دوپینگ به ایران
با اتکای بر الطاف خفیه کاخ سفید است.

من حیث‌المجموع غائله بنزین در ایران چیزی نیست جز آشوبی کور و
کارگران بدون حضور عامل سوم صرفاً در حال کندن و پر کردن حفره
خالی از محتوایند!

#داریوش سجادی